

فهرست

سخن مؤلف ..... ۷

| پاسخنامه | سؤالات | درسنامه |                  |
|----------|--------|---------|------------------|
| ۳۱۵      | ۲۲۵    | ۱۱      | باب القضاء.....  |
| ۳۲۹      | ۲۳۷    | ۳۲      | باب المتاجر..... |
| ۳۶۶      | ۲۷۳    | ۱۲۰     | باب النکاح.....  |
| ۳۸۴      | ۲۹۱    | ۱۷۳     | باب الطلاق.....  |
| ۳۹۳      | ۲۹۹    | ۱۸۵     | باب القصاص.....  |

ب) بیع ولی؛ یعنی زمانی که ولی، مال مولی علیه را می فروشد.  
ج) بیع اخرس و بیع مکره؛ یعنی بیع لال و شخص اکراه شده؛ البته زمانی که «يَقَعُ صَحِيحاً»؛ صحیح واقع شود (چون خواهیم گفت که در یک سری موارد، اکراه جایز است)

◀ نکته سی و چهارم: تعریفی که از عقد بیع شد، یک سری اشکالاتی دارد؛ چون بعضی از عقود با اینکه عقد بیع نیستند، ولی داخل در تعریف می شوند؛ مثلاً: ۱. «دُخُولُ عَقْدِ الْإِجَارَةِ إِذَا الْمَلِكُ يَشْمَلُ الْعَيْنَ وَالْمَنْفَعَةَ» عقد اجاره را شامل می شود؛ چون «نقل ملک» در تعریف بیع، هم شامل عین است و هم منفعت؛ ۲. «وَالْهَبَّةُ الْمَشْرُوطُ فِيهَا عِوَضٌ مُعَيَّنٌ» هبه ای که عوض آن معین شده باشد را هم شامل می شود؛ ۳. «وَالصُّلْحُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى نَقْلِ الْمَلِكِ بِعِوَضٍ مَعْلُومٍ» صلحی را که بر نقل ملک در برابر عوض معلوم است را هم شامل می شود، در حالی که این سه مورد، اصلاً عقود جداگانه ای هستند.

◀ نکته سی و پنجم: اصطلاحی داریم تحت عنوان «معاطات». معاطات یعنی: «هِيَ إِعْطَاءُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْمُتَبَايَعِينَ مَا يُرِيدُهُ مِنَ الْمَالِ عِوَضاً عَمَّا يَأْخُذُهُ مِنَ الْآخِرِ بِاتِّفَاقِهِمَا عَلَى ذَلِكَ بِغَيْرِ الْعَقْدِ الْمَخْصُوصِ سِوَاءَ فِي ذَلِكَ الْجَلِيلِ وَالْحَقِيرِ»؛ یعنی هر یک از طرفین، ثمن و مثن را به یکدیگر تحویل دهند، و مال هر یک از آن دو نفر به دیگری برسد، ولی رضایت دهند که عقد مخصوصی بین آن ها نباشد (مثلاً بایع گوید: قیمت این کتاب، صد تومان است و مشتری صد تومان به او بدهد و کتاب را بگیرد، بدون اینکه عقد خاصی میان آن ها باشد). و فرقی هم در اینکه در اشیاء گران قیمت جاری شود یا کم قیمت نخواهد بود.

◀ نکته سی و ششم: در مورد معاطات باید به چند نکته توجه کنیم:

الف) «فَلَا يَكْفِي الْمُعَاطَةُ»؛ یعنی معاطات برای ایجاد عقد بیع کفایت نمی کند، «نَعْمَ يَبَاحُ التَّصَرُّفُ مِنْ كُلِّ مِنْهُمَا صَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْعِوَضِ»؛ بلکه فایده معاطات، این است که تصرف در آن از جانب هر یک از طرفین نسبت به مالی که به او رسیده است، جایز است. «لَا يَسْتَلْزِمُ دَفْعَ مَالِهِ لَهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ الْإِذْنُ فِي التَّصَرُّفِ فِيهِ» چون دفع مال به وجه معاطات مستلزم آن است که اذن در تصرف در آن مال وجود دارد.

ب) «يُفْهَمُ مِنْ جَوَازِ الرَّجُوعِ مَعَ بَقَاءِ الْعَيْنِ عَدَمُهُ مَعَ ذَهَابِهَا» از جواز رجوع طرفین نسبت به مال خود در صورت بقاء آن می توان فهمید اگر عین نباشد حق رجوعی نخواهد بود. (لزوم معاطات به یکی از این طرق است؛ یعنی دیگر حق رجوع نخواهد بود): ۱. «تَلَفَ الْعَيْنَيْنِ»، ۲. «تَلَفَ أَحَدَهُمَا»؛ یعنی تلف یکی از دو عوض؛ ۳. «تَلَفَ بَعْضُ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا»؛ یعنی تلف شدن بعض هر یکی از آن دو عوض (مثلاً اگر دو لباس در برابر ۲۰۰ تومان به فروش برسد و بعد، یک لباس و ۱۰۰ تومان تلف

شود)، ۴. «نَقَلَهَا عَنْ مِلْكِهِ»؛ یعنی از ملک خود، مال را به دیگری انتقال دهند، ۵. «تَغْيِيرُهَا» (مثلاً آرد کردن گندم).

▪ تذکره ۱: «لُبِسَ الثَّوبُ مَعَ عَدَمِ تَغْيِيرِهِ فَلَا آثَرَ لَهُ» پوشیدن لباس بدون آنکه تغییری در آن رخ داده باشد، سبب لزوم معاطات نمی‌شود.

▪ تذکره ۲: «عَلَى تَقْدِيرِ الرَّجُوعِ فِي الْعَيْنِ وَقَدْ اسْتَعْمَلَهَا مَنْ انْتَقَلَتْ إِلَيْهِ يَأْخُذُهَا بِغَيْرِ أَجْرَةٍ لِإِذْنِهِ فِي التَّصَرُّفِ مَجَانًا» بر فرضی که حق رجوع در عین است و کسی که مال به او منتقل شده است از آن استفاده کرده باشد، مال را بدون اجرت میگیرد، چون خود او اذن در تصرف مال را داده است.

◀ نکته سی و هفتم: عبارت «لَوْ نَمَتَ وَ تَلَفَ النَّمَاءُ فَلَا رُجُوعَ بِهِ كَالْأَصْلِ» یعنی اگر عین در معاطات، دارای نما باشد و نما تلف شود، حق رجوع برای گرفتن خسارات از طرف مقابل نیست؛ همان‌طور که در اصل، «عین مال» اگر تلف می‌شود، عقد لازم بود و حق رجوع نبود.

◀ نکته سی و هشتم: بحثی مطرح می‌شود که: آیا معاطات، صرف اباحه بودن است؟ یعنی طرفین حق تصرف و استفاده از مال را دارند یا اینکه عقدی متزلزل است؟ شهید اول قائل است که معاطات، صرف اباحه بودن است؛ لذا «يَجُوزُ الرَّجُوعُ مَعَ بَقَاءِ الْعَيْنِ»؛ یعنی تا وقتی عین باقی است، طرفین حق رجوع برای پس گرفتن مال خود را دارند. اما عده‌ای قائلند که معاطات، عقدی متزلزل است؛ چون تعبیر به جواز فسخ شده است و فسخ به معنی باز کردن گره است؛ لذا باید گره‌ای، یعنی عقدی باشد که طرفین بخواهند آن را باز کنند.

◀ نکته سی و نهم: خب حال، سؤال پیش می‌آید که: اصلاً چه اهمیتی دارد که معاطات، صرف اباحه بودن باشد یا عقدی متزلزل؟ گوییم که «تَظْهَرُ الْفَائِدَةُ فِي النَّمَاءِ فَعَلَى الْأَوَّلِ يَحْتَمِلُهُ وَعَدَمُهُ وَعَلَى الثَّانِي هُوَ لِلْقَابِضِ مَعَ تَحَقُّقِ اللَّزُومِ بَعْدَهُ» فایده آن در نمائات آن است. فرض کنید که دو طرف به هم گوسفند داده‌اند. بعد، گوسفند بچه زاییده است و بعد، معاطات لزوم پیدا کرده است؛ یعنی اصل گوسفند، تلف شده است. حال، بچه گوسفند برای چه کسی است؟ گوییم: اگر معاطات را صرف اباحه بودن بدانیم، امکان دارد برای قابض باشد و امکان دارد برای او هم نباشد، اما اگر عقدی متزلزل بدانیم، برای قابض است؛ اگر فرض کنیم که بعد از حصول آن نماء، معاطات لزوم پیدا کند. چون نما تابع اصل است.

▪ تذکره: «مُقْتَضَى الْمُعَاطَةِ أَنَّهَا مَفَاعَلَةٌ مِنَ الْجَانِبَيْنِ» مقتضای معاطات آن است که باید از

مَعَ ضَبْطِ الْآخِرِ

◀ نکته پنجاه و دوم: حالا بحث سر این است که اصلاً فایده اینکه اجازه مالک را کاشفه بدانیم یا ناقله، چه چیزی است؟ در جواب گوییم: اگر اجازه را کاشف بدانیم، بر فرضی که مبیع فضولی باشد: «فَالْتَمَاءُ الْمُنْفَصِلُ الْمُتَخَلَّلُ بَيْنَ الْعَقْدِ وَالْإِجَازَةِ الْحَاصِلُ مِنَ الْمَبِيعِ لِلْمُشْتَرِي»؛ یعنی کلیه نمائات منفصله مابین عقد و اجازه مالک، اگر مرتبط به نمائات مبیع باشد، برای مشتری است. (دقت شود، علت اینکه نماء را منحصر در منفصل کردیم، آن است که در متصل شکی نیست که نماء تابع اصل است).

بر فرضی که ثمن، فضولی بوده باشد، «نَمَاءُ الثَّمَنِ الْمَعْيَنِ لِلْبَايِعِ»؛ کلیه نمائات ثمن برای بایع است. (دقت کنید! در مورد این نکته خوب باید گفت: نماء منفصله (مثل بچه گوسفند) و از طرفی هم مبیع می‌تواند گوسفند باشد و هم ثمن. لذا در دو حالت امکان دارد فضولی رخ دهد).

◀ نکته پنجاه و سوم: در ادامه نکته قبل باید گفت که «لَوْ جَعَلْنَاهَا نَاقِلَةً فَهَمَّا» اگر اجازه را ناقل بدانیم، چون اصلاً عقدی تا زمان اجازه، واقع نشده است، لذا کلیه نمائات برای مالک اجازه دهنده «لِلْمَالِكِ الْمُجِيزِ» است؛ یعنی برای شخصی که اجازه داده است.

◀ نکته پنجاه و چهارم: بحث ما در باب عقد فضولی بود. در مورد عقد فضولی باید بگوییم که «وَإِنْ تَرْتَبَتْ الْعُقُودُ عَلَى الثَّمَنِ وَالْمُثْمَنِ» گاهی اوقات، چند معامله فضولی بر روی ثمن یا مثن یا همان کالا واقع می‌شود. حال، در اینجا مالک، گاهی اوقات «أَجَازَ الْجَمِيعَ»؛ تمامی عقود را اجازه می‌دهد. در این حالت، کلیه عقود، «صَحَّحَ» صحیح است. اما گاهی اوقات، مالک فقط بعضی از عقود را اجازه می‌دهد. در اینجا، حالاتی است که در نکات بعد خواهیم گفت.

◀ نکته پنجاه و پنجم: به مثال ذیل دقت کنید: بایع فضولی، مال مالک را به علی می‌فروشد در برابر کتاب. علی، مال مالک را به حسن می‌فروشد در برابر شمشیر. حسن، مال مالک را به حسین می‌فروشد در برابر اسب و ...

اگر به مثال دقت کنید، در این مثال، «مال مالک»، یعنی «مثن» بارها مورد معامله واقع شده است. در این حالت، اگر مالک مثلاً عقد میان‌ی را اجازه دهد، «صَحَّحَ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْعُقُودِ»؛ آن عقد که مالک اجازه داده است و عقود بعدی، صحیح می‌باشد؛ چون وقتی مالک مثلاً در مثال ما، معامله علی را اجازه می‌دهد، در واقع، انگار که خودش مال خود را به حسن در برابر گرفتن همان عوض فروخته است. پس معامله علی و معاملات بعدی، صحیح است؛ چون حسن، مالک مال شده است و حق دارد هر گونه معامله‌ای که می‌خواهد، انجام دهد.

◀ نکته پنجاه و ششم: به مثال ذیل دقت کنید:

بایع فضولی، مال مالک را به لباس می‌فروشد، و بعد، لباس که «ثمن» است را به کتاب می‌فروشد، و بعد، کتاب را که «ثمن» است، به شمشیر می‌فروشد. اگر دقت کنید، در این مثال، «ثمن» متعدد است. (دقت شود! ثمن هم می‌تواند کالا باشد و هم نقد) لذا اگر مالک، معامله میانی را اجازه دهد، «صَحَّحَ وَ مَا قَبْلَهُ مِنَ الْعُقُودِ»؛ آن عقد اجازه داده شده و عقود قبلی، صحیح خواهد بود. (چرا گفتیم معامله ماقبل؛ چون فرض کنید در مثال ما، مالک، معامله کتاب به شمشیر را اجازه دهد. در اینجا، شمشیر که ثمن باشد، وارد ملک مالک شده است. لذا برای صحت این معامله، او باید مالک کتاب هم بوده باشد که بتواند مالک شمشیر باشد، و لذا به تبع باید مالک معاملات قبل هم باشد؛ چون هر ثمن با ثمن‌های قبلی رخ داده است.)

◀ نکته پنجاه و هفتم: فرض کنید بایع فضولی، مال مالک را به لباس می‌فروشد، و بعد، لباس که «ثمن» است را به مشتری اول به صد تومان می‌فروشد. بعد، مشتری اول، دوباره لباس را که «ثمن» است، به دویست تومان به مشتری دوم می‌فروشد و بعد، دوباره مشتری دوم، لباس را که «ثمن» بود، به سیصد تومان به مشتری سوم می‌فروشد. در این مثال، معامله بر روی «ثمن» واقع شده است، اما ثمن «مراراً» است؛ یعنی واحد است و تغییر نکرده است؛ لذا گوییم «صَحَّحَ وَ مَا بَعْدَهُ»؛ معامله که مالک اجازه داده است و معامله بعدی‌های آن، صحیح است.

◀ نکته پنجاه و هشتم: خلاصه چند نکته قبل این است که:

الف) «إِنْ تَرْتَبْتَ الْعُقُودَ عَلَى الْمُثْمَنِ وَ أَجَازَ أَحَدَهُمَا»؛ یعنی اگر عقود بر روی مثنی واقع شده باشد و مالک، یکی از آن‌ها را اجازه دهد، «صَحَّحَ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْعُقُودِ».

ب) «إِنْ تَرْتَبْتَ الْعُقُودَ عَلَى الثَّمَنِ وَ أَجَازَ أَحَدَهُمَا»؛ یعنی اگر عقود بر روی ثمن واقع شود و مالک، یکی را اجازه دهد، دو حالت متصور می‌شود:

۱. اگر ثمن متعدد باشد، «صَحَّحَ وَ مَا قَبْلَهُ مِنَ الْعُقُودِ»؛ آن عقد که اجازه داده و عقود ماقبل آن، صحیح است.

۲. «لَوْ تَعَلَّقْتَ الْعُقُودَ بِالثَّمَنِ الْأَوَّلِ مِرَاراً» اگر ثمن واحد باشد (یعنی در تمامی عقود یکی باشد)، «صَحَّحَ وَ مَا بَعْدَهُ»؛ آن عقد که اجازه داده و عقود مابعد آن، صحیح است.

▪ تذکر: «وَالْفَرْقُ، أَنَّ إِجَازَةَ الْمَبِيعِ تُوجِبُ انْتِقَالَهُ عَنِ مَلِكِ الْمَالِكِ الْمُجِيزِ إِلَى الْمُشْتَرِي فَتَصِحُّ الْعُقُودُ الْمَتَأَخَّرَةُ عَنْهُ وَ تَبْطُلُ السَّابِقَةُ وَ إِجَازَةُ الثَّمَنِ تُوجِبُ انْتِقَالَهُ إِلَى مَلِكِ الْمُجِيزِ فَتَبْطُلُ التَّصَرُّفَاتُ الْمَتَأَخَّرَةُ عَنْهُ» فرق (حالات گفته شده این است که): اجازه مبیع موجب انتقال آن از ملک مالک اجازه دهنده به مشتری می‌شود، لذا عقود بعد از آن

صحیح است و عقود ماقبل باطل می‌شود، و اجازه ثمن موجب انتقال مال به ملک اجازه دهنده می‌شود و لذا تصرفات بعد از آن باطل می‌شود.

◀ نکته پنجاه و نهم: تا اینجا بحث ما در موضعی بود که مالک، عقد فضولی را اجازه می‌دهد. حال، فرض کنید که اصلاً مالک، عقد فضولی را اجازه ندهد. در این حالت، احکامی رخ می‌دهد که به آنها خواهیم پرداخت:

الف) «انْتَزَعَهُ مِنَ الْمَشْتَرِي»؛ اگر «عین مال» موجود باشد، مالک، عین مال خود را از مشتری می‌گیرد؛ به دلیل آنکه «الْأَناسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ».

ب) «لَوْ تَصَرَّفَ الْمَشْتَرِي فِيهِ بِمَا لَهُ أَجْرَةٌ»؛ اگر مشتری در مال، تصرفاتی کرده باشد که مستحق اجرت باشد، (برای مثال، فرض کنید مال مالک، اسب بوده باشد و مشتری از آن اسب استفاده کرده باشد) «رَجَعَ بِهَا عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَسْتَوْفِهَا مَعَ وَضْعِ يَدِهِ عَلَيْهَا»؛ می‌تواند به آن اجرت، ولو اینکه اصلاً مشتری از آن مبیع استفاده نکرده باشد و فقط در دستانش باشد، رجوع کند. (پس دقت شود! حتی اگر مبیع که اسب بود را مشتری استفاده هم نکرده باشد، ضامن اجرت آن مدتی که مال در دستانش بوده است، می‌باشد.) «لِإِنَّهُ حِينِيذٌ كَالْغَاصِبِ وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا» چون او به منزله غاصب است و هر چند غاصب، جاهل هم باشد. (یعنی به فضولی بودن آگاه نباشد).

◀ نکته شصتم: در ادامه نکته قبل باید گفت:

ج) «لَوْ نَمَا كَانَ النَّمَاءُ لِمَالِكِهِ مُتَّصِلًا كَانَ أَمْ مَنْفَصِلًا بَاقِيًا كَانَ أَمْ هَالِكًا»؛ یعنی اگر نما باشد، نما برای مالک مبیع است؛ خواه نمای متصل باشد یا منفصل خواه باقی باشد یا از بین رفته باشد. متصل مثل چاق شدن حیوان و منفصل مثل آنکه مبیع، حیوان بوده است و بچه زاییده است.

(دقت کنید! در مورد نمائات، «فَيَرْجِعُ عَلَيْهِ بِعَوَضِهِ وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا» حتی اگر تلف هم شده باشد، مثلاً شیر بوده و مشتری خورده است، مالک حق رجوع به عوض آن را دارد؛ حتی اگر مشتری، جاهل به آن هم باشد.) «وَكَذَا يَرْجِعُ بِعَوَضِ الْمَبِيعِ نَفْسِهِ لَوْ هَلَكَ فِي يَدِهِ أَوْ بَعْضِهِ مَعَ تَلْفِ بَعْضِهِ بِتَفْرِيطٍ وَغَيْرِهِ» و همچنین نسبت به خود مبیع هم اگر تمامش یا بخشی از آن تلف شده باشد حق رجوع نسبت به عوض آن است، خواه بر اثر کوتاهی او باشد یا غیر آن باشد.

◀ نکته شصت و یکم: در ادامه نکته قبل باید گفت:

د) «لَوْ تَلَفَ الْمَبِيعُ»؛ اگر مبیع در دست مشتری تلف شود (و فرض آن است که در مدتی که مال در دست مشتری بوده است، مدام قیمت مال، بالا و پایین شده است. حال باید دید کدام قیمت بر گردن مشتری است) و مال قیمی هم باشد، دو حالت متصور است:

۱. «إِنْ كَانَ التَّفَاوُتُ بِسَبَبِ السُّوقِ»؛ اگر اختلاف قیمت به خاطر بازار باشد (یعنی بازار نوسانات داشته است) «قِيمَتُهُ يَوْمَ التَّلْفِ»؛ مشتری ضامن قیمت روز تلف است.
۲. «إِنْ كَانَ بِسَبَبِ زِيَادَةِ عَيْنِيَّةٍ»؛ اگر تفاوت قیمت به خاطر خود جنس باشد (مثلاً خود جنس در آن مدت، زمانی لاغر بوده و زمانی چاق) «بِالْأَعْلَى»؛ شخص مشتری، ضامن بالاترین قیمت از روز عقد تا تلف است.

◀ نکته شصت و دوم: در مقابل، وقتی مالک به مشتری رجوع می‌کند، مشتری هم یک سری حقوقی دارد که باید به آن‌ها اشاره کنیم:

الف) «يَرْجِعُ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ الْفُضُولِي بِالْثَمَنِ، إِنْ كَانَ بَاقِيًا عَالِمًا كَانَ أَوْ جَاهِلًا»؛ یعنی اگر ثمن (یعنی آن وجهی که مشتری به بایع فضولی داده است) باقی باشد، مشتری حق رجوع به بایع فضولی را دارد؛ خواه نسبت به مالک نبودن بایع، عالم بوده باشد یا جاهل؛ به خاطر «الْأَنَاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» و «لَمْ يَحْضَلْ مِنْهُ مَا يُوجِبُ نَقْلَهُ عَنْ مَلِكِهِ» حاصل نمی‌شود از مشتری آنچه که موجب می‌شود نقل ثمن از ملکش را. (یعنی چیزی به مشتری نرسیده است که بخواهد ثمن از او منتقل شود).

◀ نکته شصت و سوم: در ادامه نکته قبل باید گفت:

ب) «إِنْ تَلَفَ الثَّمَنُ»؛ اگر ثمن، تلف شده باشد، اکثر فقها قائلند که «لَا رُجُوعَ بِهِ مَعَ الْعِلْمِ»؛ حق رجوعی برای مشتری نخواهد بود؛ اگر او عالم باشد که «يَكُونُهُ غَيْرَ مَالِكٍ وَ لَا وَكِيلٍ» بایع نه مالک است و نه وکیل، چون «لِأَنَّهُ سَلَّطَهُ عَلَى اتِّلَافِهِ مَعَ عِلْمِهِ بِعَدَمِ اسْتِحْقَاقِهِ لَهُ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْإِبَاحَةِ»؛ چون انگار که او با علم داشتن خود، شخص بایع را بر تلف کردن مال مسلط کرده است، و مشتری هیچ استحقاقی نسبت به بایع ندارد چون عمل مشتری به منزله اباحه کردن است. اما ظاهر کلام فقها آن است که «عَدَمُ الرُّجُوعِ بِهِ مُطْلَقًا»؛ یعنی در صورت علم داشتن خواه ثمن باقی باشد یا تلف شده باشد، حق رجوع برای مشتری نخواهد بود.

▪ تذکره: شهید در جواب گوید، «وَمَعَ تَلْفِهِ بَعِيدٌ مَعَ تَوَقُّعِ الْإِجَازَةِ لِأَنَّهُ حِينَئِذٍ لَمْ يُبِحْ لَهُ مُطْلَقًا، بَلْ دَفَعَهُ مُتَوَقِّعًا لِكُونِهِ عَوْضًا عَنِ الْمَبِيعِ، فَيَكُونُ مَضْمُونًا لَهُ وَ لِتَصَرُّفِ الْبَائِعِ فِيهِ تَصَرُّفًا مَمْنُوعًا مِنْهُ» در صورت تلف شدن ثمن همراه با توقع اجازه، بعید است (حق رجوع نباشد) چون او مطلقاً آن را برای او اباحه نکرده است، بلکه ثمن را برای اینکه عوض مبیع باشد به او داده است، لذا بایع مضمون است نسبت به مشتری، و شخص بایع اگر تصرف در ثمن کند تصرفش ممنوع است. «وَمَعَ بَقَائِهِ فَهُوَ عَيْنٌ مَالِ الْمُشْتَرِي، وَ مَعَ





- (۱) یحرم علی القاضی اخذ الاجرة و يجوز ارتزاقه من بیت المال لو تعیین القضاء علیه.
- (۲) یحرم علی القاضی اخذ الاجرة و الارتزاق من بیت المال لو تعیین القضاء علیه.
- (۳) یحرم علی القاضی اخذ الاجرة و يجوز ارتزاقه من بیت المال مع الحاجة
- (۴) يجوز للقاضی اخذ الاجرة لو احتاج اليه و كذا الارتزاق من بیت المال

۵- «يجوز ارتزاق القاضی من بیت المال مع الحاجة الى الارتزاق سواء تعیین القضاء علیه ام لا وقيل لا يجوز مع تعیینه علیه و يضعف بان المنع حينئذ من الاجرة لا من الرزق»  
مستند نظر ارائه شده در قالب «قیل» عبارت است از: (سراسری ۸۸)

- (۱) صدق الرشا علی المطلق الارتزاق
- (۲) حرمت اخذ الاجرة علی الواجبات
- (۳) صدق الرشا علی اخذ الجعل و الاجرة
- (۴) حرمة مطلق الارتزاق و ان كان بغير اجرة

۶- کدام مورد برای «قاضی» جایز است؟ (سراسری ۹۱)

- (۱) الارتزاق من بیت المال مع الحاجة و عدم تعیین القضاء علیه فقط
- (۲) أخذ الجعل و الاجرة من غیر الخصوم
- (۳) الارتزاق من بیت المال مع الحاجة و ان تعیین القضاء علیه
- (۴) اخذ الجعل و الاجرة من الخصوم

۷- کدام مورد از مصادیق «المرتزقة من بیت المال» به شمار می رود؟ (دکتری سراسری ۹۳- خصوصی)

- (۱) قاضی غیر محتاجی که قضاوت بر او متعین است.
- (۲) قاضی غیر محتاج مطلقاً
- (۳) قاسم
- (۴) قاضی غیر محتاجی که قضاوت بر او متعین نشده است.

۸- در جمله «هل يجوز ارتزاق القاضی و القاسم من بیت المال ام لا؟» مراد از کلمه «القاسم»  
کدام است؟ (دکتری سراسری ۹۳- بین الملل)  
(۱) کسی که از سوی قاضی، مامور قسم دادن مدعی است.

- (۱) الشفاعة الى المستحق في اسقاط حق او الى المدعى في ابطال دعوى
- (۲) القضاة مع اشتغال القلب بنعاس او همّ او غضب
- (۳) تلقين احد الخصمين حجته
- (۴) ترغيب الخصمين في الصلح

#### ۱۴- با توجه به عبارت زیر، منکر چه کسی است؟

- «المدعى هو الذى يترك لو ترك الخصومة و هو المعبر عنه بانه الذى يخلى و سكوته و قيل هو من يخالف قوله الاصل او الظاهر و المنكر مقابله فى الجميع.» (دکتری سراسری ۹۴-عمومی)
- (۱) قولش موافق با اصل یا ظاهر است و اگر دعوی را رها کند، به حال خود رها نمی شود.
  - (۲) قولش مخالف اصل است.
  - (۳) اگر سکوت کند؛ به حال خود رها می شود.
  - (۴) قولش موافق اصل عملی است، ولی مخالف ظاهر است.

#### ۱۵- «لو ادعى الزوج الاتفاق مع اجتماعهما و يساره و انكرته،...!» (سراسری ۸۲)

- (۱) فمعه الظاهر ومعها الاصل
- (۲) فمعها الظاهر و معه الاصل
- (۳) فمعها الظاهر و معه الظاهر ايضا
- (۴) فمعه الاصل و معها الاصل ايضا

#### ۱۶- «وحيث عرف المدعى فادعى دعوى ملزمة معلومة جازمة قبلت اتفاقاً» (سراسری ۷۲)

- (۱) در صورتی که مورد ادعا، امری الزامی و معلوم و قطعی باشد، بر حسب تصادف قابل استماع است.
- (۲) آنگاه که مدعی شناسایی شود و دعوائی الزام آور و مشخص و بدون تردید، مطرح کند مورد قبول ممکن است واقع شود.
- (۳) اینکه مدعی از منکر باز شناخته شود، و ادعای وی الزام آور و معلوم و قطعی طرح شود به اجماع فقها قابل استماع است.
- (۴) در صورتی که مدعی بداند که دعوی خود را ملزم و مشخص و قطعی باید مطرح کند، به اجماع فقها ادعای او قابل پذیرش است.

#### ۱۷- کدام یک از گزینه های زیر معنی این عبارت است؟ (آزاد ۷۶)

- «الاقرار يمضى على المقر على وجه يسمع اقراره بالبلوغ والعقل مطلقا و رفع الحجر فيما يمتنع نفوذه به.»

۱) اقرار در صورتی علیه مقر نافذ است که مقر کامل باشد و از جهت بلوغ و عقل و حجر مشکلی در نفوذ اقرار او نباشد.

۲) اقرار در حق مقر در صورتی نافذ است که قانوناً اقرارش قابل استماع باشد و عدم بلوغ و عقل، مانع نفوذ اقرار محجور نگردد.

۳) در صورتی که مقر دارای شرایط لازم اقرار باشد، یعنی از نظر بلوغ و عقل کامل بوده و حجری هم که مانع نفوذ اقرار او می گردد در وی نباشد، اقرارش علیه خودش نافذ خواهد بود.

۴) اقرار هنگامی نافذ است که مقر دارای بلوغ و عقل باشد و محجور هم نباشد که مانع نفوذ اقرار او شود

۱۸- ترجمه درست عبارت «ان ابی المنکر من الحلف حبس الی ان یحلف او یقضى بنکوله» کدام است؟ (دکتری سراسری ۹۳- جزا)

۱) اگر منکر قسم خوردن را به طرف دیگر رد کند تا زمان قضاوت حبس می شود.

۲) اگر منکر از قسم خوردن خودداری کند زندانی می شود یا بر اساس نکولش قضاوت می شود.

۳) اگر منکر از قسم خوردن خودداری کند زندانی می شود تا قسم یاد کند و الا محکوم می شود.

۴) اگر منکر از قسم خوردن خودداری کند حبس می شود تا اینکه پرونده برای قضاوت آماده شود.

۱۹- «و ان قال المدعی مع انکار غریمه لی بینة عرفه الحاکم ان له احضارها» (سراسری ۷۳)

۱) هرگاه مدعی در برابر انکار طرف، از او مطالبه بینه کند، قاضی به او تفهیم می کند که می تواند آن را به دادگاه حاضر نماید.

۲) هرگاه مدعی در برابر انکار طرف، اظهار کند که بینه دارد، قاضی بینه او را به دادگاه احضار خواهد کرد

۳) هرگاه مدعی در برابر انکار طرف، از او مطالبه بینه کند، قاضی بینه غریم را به دادگاه احضار خواهد کرد

۴) هرگاه مدعی در برابر انکار طرف، اظهار کند که بینه دارد، قاضی به او تفهیم می کند که می تواند آن را به دادگاه حاضر نماید.

۲۰- «و لا یقف الحاکم عزم الغریم عن الاقرار الا فی حق الله تعالی» (سراسری ۷۲)

۱) جز در مورد حق الله، قاضی نباید در دادن حکم علیه کسی که اقرار به حق نموده، توقفی روا دارد

۲) توقف در صدور حکم برای قاضی روا نیست هنگامی که شخص عازم به اقرار گردیده، مگر در مورد حقوق الله که قاضی باید بعد از اقرار، حکم علیه مقر صادر نماید.

۳) قاضی نباید اقرار به نفع طلبکار را نادیده گیرد مگر در صورتی که اقرار در مورد حقوق الله باشد.

۴) قاضی نباید مانع اقرار بدهکار شود مگر در مورد حق الله.

#### ۴. گزینه «۳»

بر قاضی دو امر حرام است: ۱) گرفتن اجرت ۲) گرفتن جعل. اما در مورد این که آیا او می‌تواند از بیت‌المال روزی بخورد یا نمی‌تواند، گوییم که اولاً می‌تواند، ثانیاً به شرط آن که محتاج باشد، می‌تواند از بیت‌المال روزی بخورد، و در این روزی خوردن او فرقی هم ندارد که قضاوت بر او واجب عینی شده باشد یا نشده باشد. لذا گزینه «۱» چون با آوردن عبارت «لو تعین القضا علیه» روزی خوردن قاضی را مشروط به معین بودن قضاوت بر او کرده است، غلط می‌باشد و رد می‌شود. گزینه «۲» غلط است چون روزی خوردن از بیت‌المال را حرام دانسته است. گزینه «۴» غلط است، چون اخذ اجرت را در صورت نیاز جائز دانسته است و لذا رد می‌شود. اما گزینه «۳» که در بیان این مطلب است که اخذ اجرت بر قاضی حرام است و روزی خوردن او از بیت‌المال در صورت نیاز، جائز می‌باشد، کاملاً صحیح است و جواب این سؤال می‌باشد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته دهم و پانزدهم

#### ۵. گزینه «۲»

یک دسته از سؤالات به این شکل است که یک متنی بیان می‌شود اما سؤال فقط از یک قسمت آن متن است، لذا سؤال را کاملاً دقیق بخوانید. در سؤال ابتدا نظر شهید اول را بیان کرده است که روزی خوردن قاضی از بیت‌المال در صورت نیاز، خواه قضاوت بر او معین شده باشد یا معین نشده باشد، جائز است. اما قبلی بیان می‌دارد که اگر بر او واجب عینی شده باشد، خوردن روزی از بیت‌المال جائز نمی‌باشد. که البته این قیل ضعیف می‌باشد، چون در این حالت قاضی از گرفتن اجرت منع می‌شود نه روزی گرفتن از بیت‌المال. پس دلیل این قیل که قائل به حرمت شده است، روی واجب شدن این امر قضاوت است، چون بیان کرده است که اگر واجب عینی باشد، حرام است، پس جواب گزینه «۲» می‌باشد.

#### ۶. گزینه «۳»

گزینه «۱» بیان می‌دارد که روزی خوردن از بیت‌المال در صورت نیاز و عدم معین شدن قضاوت بر او جائز است، یعنی با آوردن لفظ «فقط» انحصار ایجاد کرده است که این غلط است، چون خواه قضاوت بر شخص واجب عینی باشد یا نباشد، در صورت نیاز روزی خوردن جائز است، پس گزینه «۱» رد می‌شود. گزینه «۲» گرفتن جعل و اجرت از غیر از طرفین را جائز دانسته است که این هم غلط است، چون خواه از طرفین یا غیر طرفین، گرفتن جعل و اجرت جائز نمی‌باشد.

(دقت شود، خصوم به معنی طرفین است، نه دشمن). گزینه «۴» هم با توضیح گزینه «۲» رد می‌شود و غلط است، اما گزینه «۳» صحیح است چون قبل از «إن» شرطیه از لفظ «و» استفاده شده است و دیگر عبارت شرطی نمی‌باشد، یعنی و حتی اگر قضاوت بر او معین شده باشد. پس دقت کنید اگر قبل از لفظ «إن» از لفظ «و» استفاده شده باشد، دیگر آن گزینه شرطی نمی‌باشد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته دهم و یازدهم

### ۷. گزینه «۳»

یک سری افرادی می‌توانند از بیت‌المال روزی بخورند که عبارتند از: اذان‌گو، (قاسم یعنی کسی که کارش تقسیم کردن اموال شرکاء بین یکدیگر است، معلم قرآن، معلم آداب و والی بیت‌المال، یعنی کسی از آن نگهداری می‌کند و مقدار موجودی را می‌نویسد و آن را طبق دستور به مصرف می‌گذارد، هم‌چنین قاضی در صورت نیاز می‌تواند از بیت‌المال روزی بخورد، خواه بر او متعین شده باشد یا متعین نشده باشد.

لذا گزینه «۱ و ۲ و ۴» چون اشاره به قاضی غیرمحتاج کرده است، رد می‌شوند و جواب گزینه «۳» می‌باشد  
\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته نهم

### ۸. گزینه «۴»

قاسم که یکی از افرادی می‌باشد که می‌تواند از بیت‌المال روزی بخورد، کسی است که وظیفه تقسیم کردن اموال شرکاء بین یکدیگر را دارد، لذا هیچ ارتباطی با قسم دادن یا خوردن ندارد، پس جواب گزینه «۴» می‌باشد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته نهم

### ۹. گزینه «۴»

یک دسته دیگر از سؤالات مربوط به اعراب آن لفظ در متن سؤال است. عبارت در سؤال بیان می‌دارد که گرفتن جعل یا همان مقرری و اجرت خواه از طرفین نزاع یا غیر از طرفین جائز نمی‌باشد، چون این در معنی رشوه است. لذا اعراب حرف (ج) (ضمه) می‌باشد چون به معنی قرار دادن نیست و چون نقش فاعل دارد، پس در انتها هم (ضمه) باید قرار گیرد، پس جواب گزینه «۴» است.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته پانزدهم

### ۱۰. گزینه «۱»

گزینه «۲» اشاره به ایجاد صلح بین طرفین را دارد که این امر بر قاضی مستحب است. گزینه «۳» اشاره دارد به آن که دو طرف دعوا اگر مسلمان و کافر باشند در مورد نشستن آن‌ها مساوات باید رعایت شود که غلط است، چون می‌تواند به مسلمان بگوید: بنشین و به کافر بگوید: بایست. گزینه «۴» هم که داشتن میل قلبی قاضی نسبت به یکی از طرفین است، واجب نمی‌باشد و لذا گزینه «۱» چون اشاره دارد به یاد دادن راه استدلال توسط قاضی به یکی از طرفین که حکم آن هم حرمت است از موارد احکام الزامی است که حتماً باید رعایت شود، لذا جواب این سؤال گزینه «۱» است.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته یازدهم / سیزدهم / پانزدهم

گزینه «۱» رد می‌شود، چون متن در سؤال در مورد رفع حجر عدم مانع بودن را بیان کرده است نه بلوغ و عقل. گزینه «۲» رد می‌شود، چون متن اصلاً اشاره‌ای به «قانوناً» ندارد. گزینه «۴» به دلیل مختصر بودن و هم‌چنین عدم اشاره به حجری که مانع از قبول اقرار شخص باشد، رد می‌شود و جواب گزینه «۳» می‌باشد، چون کاملاً به عبارات در سؤال اشاره دارد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته بیست و پنجم

### ۱۸. گزینه «۲»

به‌خاطر اهمیت سؤالات مربوط به ترجمه سعی کرده‌ایم که از این قبیل سؤالات زیاد مطرح کنیم. متن سؤال بیان می‌دارد که اگر منکر از قسم خوردن خودداری کند، زندانی می‌شود تا قسم بخورد یا براساس نکولش در مورد او حکم شود. دقت کنید در عبارت از لفظ «أو» که به معنی «یا» است، استفاده شده است، لذا گزینه‌های «۱» و «۳» و «۴» چون از لفظ «تا» استفاده کرده است، رد می‌شوند و جواب گزینه «۲» می‌باشد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته سی و پنجم

### ۱۹. گزینه «۴»

سؤال من باب ترجمه است.

بیان می‌دارد که، اگر مدعی در صورت انکار (غریم) که یا به معنی طلبکار است یا بدهکار، لذا این‌جا چون یک طرف مدعی است، معلوم است که اشاره به طرف دیگر یعنی منکر دارد) طرف مقابل، بگوید که برای من بینه است، حاکم او را متوجه می‌کند که می‌تواند بینه خود را حاضر کند. گزینه «۱» رد می‌شود، چون مدعی از طرف مقابل بینه نمی‌خواهد. گزینه «۲» رد می‌شود، چون قاضی بینه مدعی را حاضر نمی‌کند. گزینه «۳» رد می‌شود چون مثل گزینه «۱» حاضر کردن بینه ربطی به منکر ندارد، لذا گزینه «۴» کاملاً اشاره به متن در سؤال دارد.

### ۲۰. گزینه «۴»

همان‌طور که گفتیم لفظ (غریم) به معنی بدهکار یا طلبکار است و باید از خود عبارت این مطلب را متوجه شویم. لذا چون متن این سؤال در مورد اقرار است و اقرار را بدهکار انجام می‌دهد، پس متوجه می‌شویم که غریم اشاره به بدهکار دارد. و متن بیان می‌دارد که حاکم نباید مانع اقرار بدهکار شود جز در موارد حق الهی. گزینه‌های «۱» و «۲» و «۳» کاملاً بی‌ربط به عبارت هستند چون ما می‌دانیم که در سؤالات ترجمه باید فقط عین عبارت را نه بیش‌تر و نه کم‌تر ترجمه کنیم، لذا جواب این سؤال گزینه «۴» می‌باشد.

\* ر.ک. صفر تاصد متون فقه. سینجلی. نکته چهارم